

## "ایدئولوژی" و توجیه جنایت

اشرف دهقانی

مسلماً بر کسی پوشیده نیست که شرایطی که رژیم تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۰ در زندان‌های خود برقرار نمود از وضعیت جاری در زندان‌های رژیم شاه در دهه ۵۰ خشونت‌بارتر بود. (۱) اما در پاسخ به این سؤال که چرا چنین بود نظر واحدی وجود ندارد و با تفسیرهای گوناگونی به آن جواب داده می‌شود. رایج‌ترین پاسخ که البته با سطحی‌نگری کامل همراه است، این پرسش را با تکیه بر اعتقادات ایدئولوژیک گردانندگان رژیم حاکم توضیح می‌دهد. مطابق این نظر گویا دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی در امور زندان‌ها، از لاجوردی گرفته تا کجوتی‌ها، حاج‌داوودها، موسوی‌ها (موسوی تبریزی و موسوی اردبیلی)، خلخال‌ها، گیلانی‌ها و دیگر همپالگی‌های ریز و درشت آنان با ارتکاب به آنهمه جنایت و وحشی‌گری در حق عزیزان در بند ما، در آن زمان مشغول اجرای فرامین "آسمانی" در زمین و انجام فرایض دینی خود بودند. البته این همان برخوردی است که در مورد کل سردمداران و گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی ابراز می‌شود و مثلاً بدون توجه به شرایط اقتصادی-اجتماعی حاکم بر جامعه ایران و بدون دیدن نیاز و الزامات خاص طبقات استثمارگر برای حفظ منافع خود در مقطع دهه ۶۰، ادعای آنان را ملاک برخورد خود قرار می‌دهند و بر این اساس مطرح می‌کنند که گویا پیاده کردن "اسلام ناب محمدی" دلیل همه جنایات و اعمال ظالمانه‌ای است که رژیم جمهوری اسلامی در حق مردم ما بکار برده و می‌برد. در این برخورد به واقع و واقعیات به طور وارونه جلوه داده می‌شوند و به جای اینکه اسلام به عنوان یک پوشش ایدئولوژیکی برای حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در ایران به حساب آید که سرمایه‌داران و مرتجعین برای تأمین منافع خود از آن استفاده نمودند، خود هدفی تلقی می‌شود که گویا همه کارها به خاطر آن صورت گرفته و می‌گیرد. اما واقعیت این است که چنین برخوردی از تجزیه و تحلیل علمی شرایط مادی جامعه نشأت نگرفته و در مورد برخی روشنفکران که موضوع را به این شکل مطرح می‌کنند این برخورد در بهترین حالت، حاصل نفرت آنان از رژیم جمهوری اسلامی و به تبع از آن نفرت برحق از هر رژیم مذهبی دیگر و یا به طور کلی از مذهب و مشخصاً از اسلام می‌باشد.

در اینجا باید به این امر توجه داشت که خیلی از نیروهای روشنفکر ما اگر چه به درستی ماهیت دین را شناخته و هر گونه مذهبی را تبلور جهل و نادانی بشر می‌دانند، اما در همین جا توقف نموده و نمی‌توانند تشخیص دهند که وقتی گفته می‌شود که دین ابزاری در دست طبقات استثمارگر برای تسهیل استثمار توده‌هاست، در رابطه با بحث فوق این حکم، باید ما را به شناخت واقعیت آن نیروی اجتماعی استثمارگر در جامعه ایران رهنمون سازد که اسلام را به وسیله‌ای جهت برقراری نظامی ضد خلقی در جامعه ما قرار داده، نظامی که درست جهت استثمار توده‌ها به نفع آن نیروی اجتماعی بوجود آمده است. با مد نظر داشتن چنین واقعیتی است که می‌توان احکامی چون "دین افیون توده‌هاست" را نیز به طور هر چه عمیق‌تری درک نمود. (۲) بر این اساس در رابطه با سوالی که در فوق مطرح شد کافی است اندکی با دیدی مادی (دیدگی غیر مذهبی که عینیت، و نه مسائل ذهنی برای آن در درجه اول اهمیت، قرار دارد) همه فاکتورهای موجود در شرایط جامعه پس از قیام بهمین را مورد توجه و بررسی قرار دهیم. در این صورت معلوم خواهد شد که صرفنظر از اینکه انگیزه سردمداران و مبلغین و دست‌اندرکاران زندان‌ها در رژیم جمهوری اسلامی از اعمال همه آن رذالت‌ها و جنایات‌ها اخذ ثواب آخرت برای خودشان بود یا نبود (یعنی، این که آن‌ها جنایات خود در حق عزیزان ما را انجام فرایض دینی خود نسبت به

خدای آسمانی‌شان تلقی می‌نمودند یا نمی‌نمودند)، عملکردهای آنان در واقعیت امر (خارج از اینکه خود چگونه می‌اندیشیدند و انگیزه‌شان چه بود) ناشی از الزامات مبارزه طبقاتی در مقطع خاصی بوده و در خدمت یک امر کاملاً زمینی و مادی منافع طبقه خاصی را در جامعه تامین می‌نمود. این حقیقت را به زبانی دیگر اینگونه می‌توان بیان کرد که "اسلام"، تنها یک پوشش ایدئولوژیکی برای آن عملکردهای خونبار بود. عملکردهائی که هدفش ایجاد و حفظ نظمی در جامعه به نفع یک طبقه استثمارگر (سرمایه‌داران وابسته به امپریالیست‌ها) بود. در واقع نظم ارتجاعی جدیدی که در قالب مذهب و در پوشش اعتقاد به اسلام و پیاده کردن قوانین اسلام در جامعه ایران عرضه شد بدون آن عملکردها امکان پذیر نبود. از نظر دور داشتن این واقعیت و وارونه کردن آن (در بحث ما یعنی اینکه در بوجود آمدن واقعیت‌های خونبار دهه ۶۰ صرفاً نقش ایدئولوژیکی اسلام را دیدن و آن را اصل شمردن) به معنی غلطیدن به ایده‌آلیسم بوده و باعث گمراهی در شناخت عامل اصلی پدیده مورد نظر و پرده کشیدن بر چهره دشمنان طبقاتی و اصلی کارگران و همه خلقهای ایران خواهد شد. این موضوع بسیار مهمی است که بخصوص مارکسیست‌ها که مبین و معرف دید مادی و علمی می‌باشند، باید نهایت توجه را به آن مبذول دارند. اساساً کسی که معتقد به مارکسیسم می‌باشد و کمتر از آن کسی که فقط دارای دید ماتریالیستی است، پدیده‌های اجتماعی را با صرف تکیه بر عوامل ذهنی و روبنایی توضیح نمی‌دهد. باید بدانیم که اشتباه در جابجائی عامل عینی و ذهنی در قضاوت در مورد علت به وجود آمدن چنان واقعیت‌های جنایتکارانه‌ای و اصل شمردن عامل ذهنی برای توضیح چرایی برقراری شرایط آنچنانی در زندان‌ها (نقش اسلام به عنوان یک عامل ذهنی را در درجه اول اهمیت قرار دادن)، در عمل و در جریان زندگی واقعی، خواهی خواهی این نتیجه را در بر دارد که امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته به عنوان عاملین واقعی همه آن جنایتها که از طریق دستگاه دولتی خود یعنی رژیم جمهوری اسلامی بر جامعه ما حکم می‌رانند، به پس صحنه بُرده شده و از آماج کینه و نفرت توده‌ها در امان بمانند. در همین رابطه، هستند کسانی که بدلیل توضیح پدیده‌ها صرفاً با تکیه بر یک عامل روبنایی و در این بحث مشخص صرفاً با "اسلام"، بجای آن که قادر به توضیح این امر باشند که رژیم جمهوری اسلامی عملکردهای خود را در جهت پایه ریزی "نظم" دلخواهش در جامعه، با ایدئولوژی اسلامی توجیه نمود و آن "نظم" را در یک قالب اسلامی شکل داد، به نادرست اینطور جلوه می‌دهند که گویا در دهه ۶۰ مسئله بر سر به اصطلاح مسلمان کردن فرد فرد جامعه و نفوذ در درون آدمها بود تا همه به اسلام روی آورند. تازه این را هم به عنوان فاکتی مبنی بر "دولت ایدئولوژیک" بودن جمهوری اسلامی ذکر نموده و مطرح می‌کنند که گویا گردانندگان جمهوری اسلامی به دلیل اعتقاد شدیدشان به اسلام، "فکر یکسان" می‌خواستند و منظور از همه عملکردهای جنایت کارانه‌شان نیز گویا آن بود که مردم را وادار کنند که درست به همانگونه بیانده‌شان که تازه به قدرت رسیده‌های جمهوری اسلامی می‌اندیشیدند!! البته و همانطور که روشن است، این بحث را نباید با کوشش این رژیم درحاکم کردن ایدئولوژی خود در جامعه که در مورد همه رژیم‌ها صادق است، اشتباه گرفت. بحث در اینجا تشخیص علت اصلی عملکردهای جنایت کارانه رژیم جمهوری اسلامی مشخصاً در دهه ۶۰ می‌باشد که دید و نگرش فوق آن را صرفاً با تکیه بر ایده و فکر و اولویت قایل شدن برای آن‌ها توضیح می‌دهد. به همین خاطر نیز دقیقاً مبین دید و نگرشی غیر مادی و مذهبی نسبت به واقعیت می‌باشد که خود از ایده‌آلیسم نشأت گرفته شده است. این را همه می‌دانند که برای ایده‌آلیست‌ها ایده و فکر و به طور کلی ذهنیات در درجه اول اهمیت قرار دارد، در حالی که ماتریالیست‌ها بر عکس قبل از هر چیز بر واقعیات عینی تکیه نموده و آن را اصل می‌شمارند. در رابطه با اصطلاح دولت ایدئولوژیک که در فوق از آن نام برده شد و این که برخی برای توضیح چرایی جنایات جمهوری اسلامی به آن متوسل می‌شوند، هرچند بحث کامل در مورد آن

در این کتاب نمی‌گنجد، اما از آنجا که اندکی تأمل روی این اصطلاح می‌تواند به شفاف کردن هر چه بیشتر تجزیه و تحلیل شرایط زندان‌ها در رژیم جمهوری اسلامی کمک نماید، لذا در اینجا بطور مختصر به آن می‌پردازم.

برخی تحلیل‌ها که برای ایدئولوژی در شکل‌گیری این یا آن شرایط اجتماعی و سیر رویدادها نقش درجه اول قائلند، از جمهوری اسلامی به عنوان یک "دولت ایدئولوژیک" نام می‌برند. صاحبان چنان تحلیل‌هایی در حالی که این طور جلوه می‌دهند که گویا دولتی هم می‌تواند وجود داشته باشد که از هیچ ایدئولوژی‌ای پیروی نکند، با بکارگیری این اصطلاح در واقع نه پایگاه طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی یعنی غارتگران و استثمارگران خارجی و داخلی بلکه صرف ایدئولوژی اسلامی گردانندگان این رژیم را عامل ادبار مردم ما معرفی می‌کنند. البته آن‌ها اصطلاح "دولت ایدئولوژیک" را تنها برای دولت‌های مذهبی بکار نمی‌برند بلکه هر رژیم دیگری را هم که رسماً بر ایدئولوژی مشخصی تأکید نماید در این مقوله جای می‌دهند. بر این اساس آن‌ها، هم دولت‌های مذهبی نظیر رژیم مذهبی جمهوری اسلامی در ایران و هم دولت‌های کمونیستی - صرفنظر از این که کمونیسم آن‌ها واقعی باشد و یا قلابی- "دولت‌های ایدئولوژیک" می‌خوانند. به زعم آن‌ها، "دولت ایدئولوژیک" دولتی است که اعمال و کردار خود را رسماً و علناً با اتکا به یک ایدئولوژی اعلام‌شده به پیش می‌برد. با چنین تعریفی است که آن‌ها بین رژیم جمهوری اسلامی و یک رژیم کمونیستی شباهتی برقرار نموده و می‌کوشند با اطلاق نام "دولت ایدئولوژیک" به رژیم مرتجع و ضد کارگری جمهوری اسلامی، آنرا با یک دولت واقعاً کمونیستی به مثابه نمایند و مدافع واقعی کارگران، هم ردیف و همسان جلوه دهند. در واقعیت امر نیز هر چند که همه تکرار کنندگان این عبارت الزاماً ضد کمونیست نیستند اما ابداع کنندگان و مروجین اصلی عبارت فوق متعلق به نیروهای ضد کمونیست می‌باشند و مصرف اصلی این عبارت پردازی در رابطه با جامعه ما برای آنان نیز قبل از هر چیز همانا کوبیدن کمونیسم، این سرسخت‌ترین دشمن هر گونه استثمار انسان از انسان با تکیه بر نفرت به حق مردم ما از رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد. آن‌ها با یاد کردن از دولت‌های کمونیستی به همراه دولت‌های مذهبی به عنوان "دولت‌های ایدئولوژیک" و با ادعای رد هر گونه "آرمان‌گرایی" و برخورد ایدئولوژیکی با مسایل (!!) در واقع کمونیسم زدائی می‌کنند (۳) و به همین دلیل نیز "دولت ایدئولوژیک" را عامل بدترین شکنجه‌ها می‌خوانند که مثال بارزشان نیز همانا خود رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد. اما در واقعیت امر، اگر پدیده‌ها را با نام واقعی شان بخوانیم و اگر جمهوری اسلامی همانطور که در واقعیت مطرح است یک رژیم مذهبی نامیده شود، در این صورت در مورد دولت‌هایی که مذهب را به عنوان ایدئولوژی خود قرار می‌دهند می‌توانیم بگوئیم که تا آنجا که تجارب تاریخی نشان داده‌اند (و حکومت‌های مذهبی متکی به کلیسا در کشورهای اروپائی در قرون وسطی نیز شاهد و مؤید برجسته آن تجارب تاریخی می‌باشند) آن‌ها، یعنی حکومت‌های مذهبی یکی از بدترین نوع حکومتها در تحمیل زجر، عذاب و شکنجه به مردم هستند. واقعیتی که ما امروز آن را در جامعه خود، در ایران در وجود رژیم مذهبی جمهوری اسلامی تجربه می‌کنیم.

"دولت ایدئولوژیک" در واقع در مقابل "دولت غیر ایدئولوژیک" مطرح می‌شود که در این نگرش هر دو مفاهیم ساخته ذهن بوده و هیچیک در واقعیت امر ما به ازای عینی نداشته و نمی‌توانند داشته باشند. این امر ثابت شده‌ای است که دولت (هر دولتی) اساساً چیزی جز "ارگان سیادت طبقاتی" نمی‌باشد. ارگان طبقه‌ای که با توجه به قدرت اقتصادی خویش و برای حفظ آن، "نظمی" را در جامعه سازمان داده و همه تلاش خود را برای "قانونی و استوار" ساختن آن نظم به کار می‌گیرد. به واقع، دولت یعنی طبقه حاکمه متشکل‌شده که برای سرکوب طبقات دیگر در جهت تأمین منافع خود نه فقط نیازمند "دسته‌های خاص افراد مسلح" یعنی "ارتش دائمی و پلیس"

که "زندان‌ها و غیره را در اختیار خود دارند" می‌باشد بلکه برای پیشبرد اهداف و مقاصد خود و توجیه رفتار و عملکردهایش، نیازمند یک پوشش ایدئولوژیکی نیز می‌باشد. بدون یک پوشش ایدئولوژیکی که در هر بُرهه، مناسب و مقتضی مصالح آن دولت بوده و توجیه‌گر و توضیح دهنده اعمال آن برای عموم باشد، هیچ دولتی قادر به حفظ "نظم" دلخواه خود در جامعه نخواهد بود (شکی نیست که کارگران نیز به دولت یعنی به قول مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست، به "پرولتاریائی که به صورت طبقه حاکمه متشکل شده است" نیازمندند.... و به قول لنین، زحمتکشان دولت را فقط برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران لازم دارند...") (۴). می‌بینیم که تقسیم بندی دولت‌ها به ایدئولوژیکی و غیر ایدئولوژیکی، در درک پدیده دولت و رابطه ایدئولوژی با آن نیز خلط بحث ایجاد کرده و آن را مخدوش می‌سازد. از آنجا که هر دولتی متکی به یک ایدئولوژی است، بنابراین اگر اصطلاح "دولت ایدئولوژیکی"، اصطلاح درستی باشد، آنرا باید در مورد همه دولت‌ها به کار برد، چه آن دولت ایدئولوژی مورد قبول خود را رسماً و به طور آشکار اعلام بکند و چه نکند. آیا دولت‌های سکولار (غیرمذهبی) در کشورهای متروپل که ظاهراً "دولت‌های غیرایدئولوژیکی" جلوه داده می‌شوند، برای تحکیم سلطه سرمایه‌داری انحصاری در کشورهای خود و در سطح جهان پیرو ایدئولوژی خاصی نبوده و در پوشش آن، امورات خویش را پیش نمی‌برند؟ ایدئولوژی حاکم بر جهان سرمایه‌داری که اساسش بر پایه احترام به مالکیت خصوصی و مقدس دانستن آن قرار دارد، امروز توسط دولت‌های مزبور اغلب تحت عنوان "دفاع از دموکراسی" و گسترش آن به کار گرفته می‌شود. این همان پوشش ایدئولوژیکی برای مثلاً دولت به ظاهر غیر ایدئولوژیکی بوش در آمریکا است که تحت پوشش و در لوای آن، اشغال افغانستان و عراق توجیه شده و همه کشت و کشتارها و جنایات جاری در این کشورها توسط نیروهای نظامی آمریکا و مویدینشان به طور "معقول" توضیح داده می‌شود. باید توجه کرد که اساساً ایدئولوژی طبقات حاکم و به عبارت دیگر ایدئولوژی‌ای که دولت آن طبقات برای حفظ "نظم"شان در جامعه از آن پیروی می‌نمایند بسته به شرایط و اوضاع و احوال خاص و زمینه‌های تاریخی متفاوت، در هر نقطه از جهان می‌تواند اشکال و عناوین مختلفی به خود بگیرد. این ایدئولوژی می‌تواند خود را در شکل دموکراسی بورژوائی و پیروی از سکولاریسم نشان دهد. در شرایطی، می‌تواند خود را در قالب فاشیسم بورژوائی عرضه کند. می‌تواند با مداحی‌های جلال و جبروت یک رژیم شاهنشاهی در آمیخته و ظاهر شود. می‌تواند در ردای یک امپراطوری، در قالب فرمان‌های یک حکومت نظامی و غیره خود نمائی کند؛ و یا در ناسیونالیسم آمیخته به مذهب دیکتاتوری روسای جمهور مادام‌العمر!! (تناقض در لفظ، هم رئیس‌جمهور و هم مادام‌العمر!)، خود را نشان دهد. می‌تواند در هیئت اسلام رژیم‌های حاکم در کشورهای چون عربستان سعودی و ایران تجلی یابد. به این اعتبار "دولت غیرایدئولوژیکی" در هیچ جای دنیا و در هیچ زمان و عصر تاریخی وجود نداشته و ندارد. در نتیجه نمی‌توان بر حسب اینکه دولتی پیروی خود از یک ایدئولوژی خاص را رسماً در جامعه اعلام بکند یا نکند، آن دولت را ایدئولوژیکی و یا غیرایدئولوژیکی نامید.

در اینجا به نکته مهمی نیز باید توجه نمود. با پذیرش این امر که هر ایده و ایدئولوژی بر یک پایه مادی استوار است که موجودیتش با آن پایه می‌تواند مطرح باشد باید دید که عملکرد و تأثیر گذاری یک ایده و یا ایدئولوژی در روند قضا یا به طور مشخص چگونه باید توضیح داد! این بحث از آنجا اهمیت دارد که در واقعیت امر ایده‌ها و هر ایدئولوژی از طریق انسان‌هایی که حامل آن‌ها هستند (چه خود به آن آگاه باشند و یا نباشند) عملکرد کاملاً بارز خود را داشته و در چگونگی پیشبرد امور نقش بسیار مهمی ایفاء می‌کنند. در این رابطه باید به این واقعیت توجه داشت که هر طبقه‌ای در جامعه دارای منافع طبقاتی خاص خود است که آن را با زبان ایدئولوژیکی مخصوص به خود بیان می‌کند. به زبانی دیگر می‌توان گفت که هر طبقه‌ای از

ایدئولوژی معینی پیروی می‌کند که آن را در جهت تأمین منافع خود در جامعه به کار می‌گیرد. به همین خاطر نیز هر طبقه‌ای می‌کوشد با نفوذ ایدئولوژی خود در کل آحاد جامعه و همراه کردن آن‌ها با خود قدرت خویش را افزایش داده و در نهایت قدرت سیاسی را در جامعه به کف آورده و یا آن را حفظ نماید. ما این را به طور آشکار در عملکرد نمایندگان سیاسی هر یک از طبقات و اقشار اجتماعی شاهدیم که همواره می‌کوشند ایدئولوژی و یا در واقع نظرات و افق‌های دید ناشی از ایدئولوژی خود را در بین مردم تبلیغ نموده و اشاعه دهند. مسلم است که برای پیشاهنگان انقلابی طبقه کارگر نیز ضرورت تبلیغ و ترویج ایده‌های کمونیستی و کوشش در ارتقای سطح آگاهی انقلابی توده‌ها از همین زاویه مطرح است. مثلاً وقتی رفیق مسعود احمدزاده در قسمتی از کتاب خود از ضرورت "نقب زدن به قدرت تاریخی توده‌ها" و از کشیدن توده‌ها به طور هرچه وسیعتر "به میدان مبارزه واقعی و تعیین کننده" صحبت می‌کند و در همین رابطه با الهام از گفته‌ای از مارکس می‌گوید: "هرگاه آگاهی انقلابی توده‌ها را فرا گیرد بر زمینه شرایط مادی توده‌ها، به یک نیروی مادی عظیم تبدیل خواهد شد، تنها نیروئی که قادر است جامعه را دگرگون کند" (۵) همین امر را در نظر دارد. سخن فوق، سخنی بسیار داهیانیه و دارای مفهوم بسیار عمیقی است. از یک طرف می‌دانیم که ایده‌های انقلابی منعکس کننده منافع اقشار و طبقات پیشرو جامعه می‌باشند (به همین خاطر از آن‌ها با لفظ "انقلابی" - در مقابل ارتجاعی- یاد می‌شود) و از طرف دیگر می‌بینیم که این ایده‌ها - که بدون وجود طبقات انقلابی در جامعه نمی‌توانستند وجود داشته باشند- خود عملکرد داشته و با نفوذ در توده‌ها می‌توانند آن‌ها را به حرکت در آورده و به جنبش انقلابی بکشانند، یعنی از این طریق خود به واقع به نیروی مادی تبدیل می‌شوند. بر این اساس می‌توان از مارکسیسم - لنینیسم به عنوان یک ایدئولوژی سخن گفت. ایدئولوژی‌ای که موجودیتش را از طبقه کارگر اخذ نموده و منافع این طبقه را منعکس می‌کند. مارکسیسم- لنینیسم ایدئولوژی‌ای است که اشاعه آن در جامعه و نفوذش در میان کارگران و زحمتکشان باعث عملکردهای انقلابی از طرف آنان در جهت تأمین منافعشان خواهد شد و از آنجا که طبقه کارگر طبقه‌ای است که پیشرفت و تعالی کل جامعه و اساساً رهائی بشریت از شرایط نکبت‌بار کنونی به قدرتیابی او بستگی دارد، منافع این طبقه در حقیقت منافع کل بشریت است. آگاهی به این امر و اشاعه آن در جامعه خود می‌تواند توده‌های هر چه بیشتری را به سوی طبقه کارگر و قبول رهبری او در جنبش بکشاند. درست به همین خاطر است که تبلیغ و ترویج ایده‌های کمونیستی یک وظیفه انقلابی را در جامعه تشکیل می‌دهد.... در وجهی دیگر، اگر با چنان منطق و آگاهی به عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی توجه کنیم، خواهیم دید که این رژیم نیز با کوشش در نفوذ دادن ایدئولوژی اسلامی خود در بین توده‌ها، در جهت تحکیم سلطه خویش و تأمین منافع طبقه مرتجعی که نمایندگی سیاسی آن را به عهده گرفته است، حرکت می‌کند. درست از این منظر می‌توان و باید بر نقش ارتجاعی ایدئولوژی اسلامی رژیم حاکم در استقرار نظم کنونی در جامعه ایران تأکید ورزید و متوجه بود که این ایدئولوژی نیز به مثابه یک عامل روبنایی در چگونگی پیشبرد امور و عملکردهای جمهوری اسلامی چه در زندان‌ها و چه در کل جامعه کاملاً تأثیر گذار بوده و حتی در شکل و شمایل و به طور کلی در چگونگی آرایش "نظم" حاکم بر جامعه نقش کاملاً بارزی داشته است. نقش ایدئولوژی، درست در این چارچوب در رابطه با حفظ و تأمین منافع طبقاتی مطرح می‌باشد.

از بحث فوق به چه نتایجی می‌توان رسید. همانطور که ملاحظه شد کمونیسم علمی با طبقه کارگر و ایدئولوژی‌های دیگر با تعلقات اجتماعیشان موجودیت دارند و بر این اساس می‌توانند نقش و عملکرد خاص خود را داشته و بر روندهای اجتماعی تأثیر بگذارند. چنین است که اگر فردی با جذب ایدئولوژی کمونیستی و پذیرش نظرات کمونیستی به عملکردهای انقلابی می‌پردازد، به

همان ترتیب و به گونه‌ای که مثلاً در دهه ۶۰ شاهد بودیم عکس آن نیز صادق است. در این دهه دیدیم که افرادی که در شرایط معینی شدیداً در معرض تبلیغات ایدئولوژیکی رژیم جمهوری اسلامی قرار داشتند چگونه در محضر همین رژیم به جلادان و جنایت کاران حرفه‌ای تبدیل شدند؛ به گونه‌ای که ارتکاب به اعمال شدیداً وحشیانه در حق توده‌های مردم - از زن و مرد گرفته تا پیر و جوان و کودک - را به عنوان "فریضه دینی" خود پذیرفته و آن اعمال را با اسلام مورد قبول خود توجیه می‌نمودند. یا دیدیم که آن‌ها به کسانی تبدیل شدند که در جبهه‌های جنگ، پیشبرنده خواست رژیم شده و "کلید بهشت" در دست به سوی نوشیدن شربت "شهادت" شتافتند! از عملکردهای مجریان اوامر رژیم جمهوری اسلامی باز هم مثال‌های کاملاً ملموسی در این رابطه قابل ذکر می‌باشند. می‌توان حزب الهی‌هایی را مثال زد که در همان ابتدای روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی توسط آخوندهای دست اندر کار حکومتی برای حمله به نیروهای انقلابی و مردمی بسیج شدند. در این مورد در حالیکه باید نقش رژیم در تأمین معیشت اینان و چشم اندازی که برای زندگی آینده آنها و یا خانواده‌شان ایجاد کرده بود را در نظر داشت در همان حال باید آن نیروی معنوی‌ای را شناخت که باعث می‌شد که حزب الهی‌ها با وحشی‌گری هرچه تمامتر نسبت به نیروهای مبارز عمل نمایند. این نیروی معنوی همانا نیروی آن ایدئولوژی ارتجاعی بود که افراد مذکور تحت عنوان حزب‌الله در مکتب آخوندهای حکومتی فرا گرفته بودند. ایدئولوژی‌ای که سرکوب هر چه خشونت‌بارتر توده‌های مبارز را تحت عنوان انجام یک وظیفه دینی برای آنان تعیین کرده بود، ایدئولوژی‌ای که در خدمت تأمین منافع دشمنان توده‌ها قرار داشت و در واقعیت امر ایدئولوژی طبقه حاکم بود. برای چنین نیروهای مجری سیاست‌های رژیم، نوحه‌ها، قرآن خوانی‌ها و به طور کلی آوازهای مذهبی و انواع دیگر تبلیغات سیاسی- مذهبی رژیم غذای روحی تهیه کرده و مشوق آن‌ها در "کار" خود بودند. اما، این "کار خود" در واقع چیزی جز همان پیشبرد سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی جهت تأمین منافع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته نبود که این افراد چه به آن آگاه بودند و چه نبودند در آن جهت عمل می‌نمودند. این موضوع را اگر در رابطه با بحث دولت دنبال کنیم متوجه می‌شویم که معمولاً کسانی که قادر نیستند رابطه بین زمینه‌ها و الزامات مادی حرکات و برخوردهای یک دولت را با پوشش ایدئولوژیکی‌ای که این دولت رسماً به خود گرفته است درک کنند، ایدئولوژی را بدون آن زمینه‌ها و الزامات مادی در نظر می‌گیرند. اما ایدئولوژی بدون پایه مادی خود دارای ذاتی مستقل نیست. بنابراین تمام کسانی که همه جنایت‌ها و اعمال خشونت‌بار رژیم جمهوری اسلامی را با تکیه صرف روی ایدئولوژی اسلامی این رژیم توضیح می‌دهند و به عبارت دیگر عملکردهای خونبار جمهوری اسلامی را صرفاً ناشی از اعتقاد این حاکمین به "اسلام" قلمداد می‌کنند، در واقع برای "اسلام" جمهوری اسلامی بمتابه ایدئولوژی این رژیم، بدون در نظر گرفتن پایگاه مادی آن، ذاتی مستقل قائل می‌شوند. به همین خاطر چنین افرادی قادر نیستند توضیح دهند که در دهه ۶۰ چه الزامات معینی و پیشبرد چه اهداف و مقاصد عینی و در خدمت تأمین چه منفعی باعث شد که جمهوری اسلامی "نظمی" را با خشونت و قهر ارتجاعی به مردم ما تحمیل نماید! بر چنین اساسی است که باید گفت تحلیلی که واقعیت‌های زندان‌های دهه ۶۰ را صرفاً با استناد به ایدئولوژی اسلامی رژیم جمهوری اسلامی تئوریزه می‌کند، بر پایه عینی و علمی استوار نیست. چرا که ایدئولوژی اساساً تنها پوشش و لوائی است که عملکردهای یک نیروی سیاسی را در خدمت تأمین منافع مادی طبقه خاصی توجیه کرده و توضیح می‌دهد و بدون پایه مادی خود موجودیت مستقلی ندارد که بتوان آنرا علت یا عامل بوجود آمدن این یا آن پدیده اجتماعی نامید. جلوه دادن "ایده" (در اینجا اسلام) به جای "ماده" (در اینجا استثمارگران به همراه سیستم اقتصادی-اجتماعی ظالمانه‌ای که در ایران حاکم است) به عنوان منشاء و عامل یک "پدیده" اجتماعی (در اینجا شکنجه و چگونگی آن در

زندان‌های جمهوری اسلامی) به واقع به مفهوم تبلیغ بدترین و رسواترین نوع ایده‌آلیسم می‌باشد. روی این موضع می‌توان اندکی بیشتر تأمل نمود، به این نحو که اگر این جمع‌بندی - که آخرین دستاوردهای دانش بشری مؤید آن است - را ملاک برخورد خود قرار دهیم که "ماده مقدم بر ایده و عین مقدم بر ذهن است"، می‌بینیم که آنوقت دیگر مجاز نیستیم که عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی در زندان‌های دهه ۶۰ را از روی اعتقادات و ایده‌هایی که گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی مدعی پایبندی به آن‌ها هستند، توضیح دهیم و مجاز نیستیم دلیل واقعی سیطره آن شرایط خونبار در زندان‌های دهه ۶۰ را صرفاً در ایدئولوژی اسلامی مورد قبول حکومت جستجو کنیم؛ و به جای آنکه اسلام را ابزاری مناسب در دست حکومتیان برای توجیه اعمال جنایتکارانه‌شان بدانیم، بطور وارونه اعتقاد آن‌ها به اسلام را دلیل آن جنایتها جا بزنیم. در حقیقت کسانی که دلایل زمینی را گذاشته و ادعاهای "آسمانی" رژیم جمهوری اسلامی را ملاک تحلیلهای خود از عملکردهای این رژیم قرار می‌دهند، تنها خود را در چنبره اوهام و خیال‌پردازی اسیر می‌سازند. در حالیکه در سایه نگرش با دید ماتریالیستی به واقعیتها می‌توان دید که ایده‌ها و نظراتی که در آن زمان از زبان سردمداران رژیم مطرح می‌شدند و عملکردهای متعاقب آن ایده‌ها و نظرات، تنها در خدمت تأمین منافع مادی معینی قرار داشته و پیشبرد اهداف کاملاً زمینی را تعقیب می‌نمودند. منظور از منافع مادی معین نیز همانطور که اشاره شد همانا منافع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته ایران است که رژیم جمهوری اسلامی به مثابه دولت جدید این نیروهای استثمارگر سعی کرد با برقراری مجدد نظم اقتصادی- اجتماعی سرمایه‌داری وابسته (که در شرایط انقلابی آن زمان از طرف توده‌ها متحمل ضرباتی گشته بود) و تحکیم آن (البته با ادعای رواج "اسلام" و پیاده کردن "اسلام ناب محمدی" در جامعه)، منافع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته را در ایران تأمین نماید.

نادیده گرفتن حقایق فوق و به طور مشخص عدم توجه به این امر که ایده‌ها دارای سرمنشاء مادی بوده و خود در واقع انعکاس یک واقعیت عینی می‌باشند می‌تواند باعث آن شود که عملکرد ایده‌ها مستقل از کل واقعیاتی که آن‌ها را بوجود آورده اند در نظر گرفته شده و در نهایت این طور به نظر برسد که گویا این ایده‌ها هستند که تاریخ را می‌سازند. اتفاقاً آنجا که فلاسفه ایده آلیست، "ایده" را سازنده جهان تصور می‌کردند درست همین واقعیت را نمی‌توانستند درک کنند که ایده‌ها که خود بازگو کننده و انعکاس دهنده منافع طبقاتی معینی می‌باشند خارج از وجود آن طبقات موجودیت نداشته و نمی‌توانستند و نمی‌توانند دارای ذات مستقل باشند. در این مورد مارکس با صراحت مطرح می‌کند: "اسلوب دیالکتیکی من نه تنها از بیخ با اسلوب هگلی تفاوت دارد بلکه درست نقطه مقابل آن است. در نظر هگل پروسه تفکر که حتی وی آن را تحت نام ایده (Idea) به شخصیت مستقلی مبدل کرده، دمیورژ- یعنی خالق- واقعیت است، و در واقع خود مظهر خارجی پروسه نفس بشمار آمده است. به نظر من بعکس پروسه تفکر بغیر از انتقال و استقرار پروسه مادی در دماغ انسان چیز دیگری نیست. (demiurge اشاره است به اصطلاح خاص فلسفه افلاطون برای خداوندی که آفریننده مُثُل است)" (۶)

تنها مارکس و انگلس بودند که ضمن توضیح این امر که "تولید و تجدید تولید زندگی واقعی"، عامل تعیین کننده نهائی در تاریخ" می‌باشند، رابطه بین روبنا و زیر بنا و ایدئولوژی با پایگاه طبقاتی خود را به طور علمی تشریح نمودند. این موضوع در بسیاری از آثار مارکس و انگلس تشریح و توضیح داده شده است. در مانیفست کمونیست نیز در تقابل با چنان تفکرات ایده آلیستی است که به طور اساسی مطرح می‌شود: "...تولید اقتصادی و سازمان اجتماعی هر عصری از اعصار تاریخ که بطور ناگزیر از این تولید ناشی می‌شود بنیاد تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را تشکیل می‌دهد".

در پایان اجازه دهید سئوالی که در آغاز عنوان شد را مجدداً مطرح کنیم: چرا شرایطی که رژیم تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۰ در زندان‌های خود برقرار نمود از وضعیت جاری در زندان‌های رژیم شاه در دهه ۵۰ خشونت‌بارتر بود؟! با توجه به مطالبی که در فوق تشریح شد در یک جمع بندی فشرده دو پاسخ متضاد را می‌توان طرح نمود: (۱) می‌توان گفت که پیروی از ایدئولوژی اسلامی دلیل اصلی آن وضعیت در زندان‌های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ بود و "اسلام" را باید عامل اصلی همه آن جنایات و شرایط شکنجه بار حاکم بر زندان دانست و (یا ۲) می‌توان با توضیح الزامات شرایط خاص مبارزه طبقاتی در دهه ۶۰ در ارتباط با چگونگی تأمین منافع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته ایران و اصل شمردن این امر در سیطره شرایط خشونت بار مورد بحث در زندان‌ها، بر نقش ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی در ارتباط با منافع آن نیروهای استثمارگر در خدمت به آن‌ها تأکید نمود. اگر خوب توجه کنیم این بحث در واقع مربوط به یک جدال اساسی بین مارکسیست‌ها و غیر مارکسیست‌ها است؛ و همچنین مربوط به جدالی است که همواره بین ایده‌آلیست‌ها و ماتریالیست‌ها مطرح بوده است: "ایده یا ماده! کدام مقدم است؟". جدالی که تجلی آن را در تقابل دو جمله مشهور، یکی ایده‌آلیستی: "من می‌اندیشم، پس هستم" (دکارت) و دیگری ماتریالیستی: "این هستی اجتماعی انسان‌هاست که شعور اجتماعی آنان را می‌سازد" (مارکس)، می‌شود مشاهده کرد. بدون شک بحث فوق را می‌توان با گستردگی بیشتری دنبال نمود. در اینجا قصد من تنها یادآوری و تأکید روی این نکته است که واقعیات را باید با دیدی ماتریالیستی و بالطبع با روش دیالکتیکی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد تا بتوان نتایج درست از آن‌ها اخذ نمود، امری که بالطبع یک انسان کمونیست باید معرف آن باشد. در ارتباط با موضوع مورد بحث یعنی شکنجه و زندان نیز تنها با اتکا به این روش می‌توان واقعیات مربوطه را توضیح داد. امید وارم که مطالب این کتاب در خدمت ارتقای آگاهی هر چه بیشتر خوانندگان مبارز از واقعیت‌های جامعه ایران قرار گرفته و در امر مبارزه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و قدرت‌های امپریالیستی در راستای سازندگی دنیای هر چه بهتری برای توده‌های رنج‌دیده ایران، مفید واقع شود.

## زیر نویس ها:

۱. همانطور که ملاحظه شد در سراسر این کتاب شرایط زندان‌ها تحت سلطه رژیم شاه با جمهوری اسلامی بطور کلی مطرح نگشته. بلکه با تکیه بر اصل "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" که تنها برخورد علمی برای درک واقعیت و درس‌گیری از آن است، مشخصاً دوده ۵۰ و ۶۰ مورد توجه می‌باشد. طبیعی‌ست که واقعیت‌های زندان در دهه‌های دیگر، چه در دوره شاه و چه در شرایط حاکمیت جمهوری اسلامی به گونه‌ای دیگر بوده (و می‌باشد) که باید جداگانه، با تحلیل مشخص از آن شرایط مشخص، مورد تحلیل قرار گیرد.

۲. در جامعه سرمایه‌داری، توده‌ها درست به خاطر اینکه دائماً در معرض انواع مصایب ناشی از این سیستم قرار دارند و در ضمن قادر نیستند رابطه بین مصیبت‌های خود (که ظاهراً به طور ناگهانی بر آن‌ها نازل شده و به همین خاطر هم شخصی تلقی می‌شوند) را با عملکردهای ناشی از قوانین سیستم سرمایه‌داری دریابند، با پناه بردن به دین سعی می‌کنند به گونه‌ای خود را تسکین دهند. نکته قابل تأکید در اینجا آنست که دلیل اصلی و ریشه‌ای پناه بردن توده‌های تحت ستم به خرافات و مذهب شرایط مصیبت بار زندگی آن‌هاست و نباید به عدم آگاهی و نادانی در این رابطه



نقش برجسته و اصلی قابل شد- که نادانی و عدم آگاهی خود زائیده شرایط مادی معینی است. درست بر اساس چنین امری است که صرف کار آگاه گرانه و فرهنگی نمی‌تواند توده‌ها را از پناه بردن به افیون دین نجات دهد، بلکه علاوه بر این و به مثابه یک کار ریشه‌ای باید برای نابودی زمینه اصلی و شرایطی مبارزه کرد که باعث پناه بردن توده‌ها به سوی دین و خرافات مذهبی می‌شود. یعنی به طور مشخص در شرایط کنونی باید به یک مبارزه سیاسی و انقلابی بر علیه سیستم سرمایه‌داری دست زد. مسلماً تأکید روی این واقعیت هرگز نباید منجر به کم بها دادن به کار فرهنگی و آگاه گرانه در رابطه با مذهب شود چرا که چنان کاری به نوبه خود در خدمت مبارزه بر علیه سیستم سرمایه‌داری قرار داشته و بسیار ضروری است. از این روست که باید به کار کسانی که به شیوه درست و علمی و نه با روش من درآوردی و به طور هیستریک در این جهت کوشش می‌کنند ارج نهاد.

۳. کسانی که از مخالفت با هر ایدئولوژی‌ای سخن می‌گویند گاه تا آنجا پیش می‌روند که هر گونه آرمان گرایی و از جمله آرمان گرایی کمونیستی را نفی کرده و به جنگ آن می‌روند. منظور از آرمان‌گرایی کمونیستی در واقعیت امر همانا تلاش برای تحقق آرمان‌های کمونیستی و مبارزه برای تغییر شرایط جهانی موجود با چشم‌انداز ایجاد جامعه‌ای نوین و بدون طبقات می‌باشد. اما برای آن‌ها آرمان گرایی به طور کلی مترادف با رویا پروری و خوش خیالی خیال‌پردازانه و دویدن به دنبال یک امر بیهوده و دست‌نیافتنی است. در حقیقت اینها تحت پوشش رد "آرمان گرایی"، نقش و وظیفه انسان در ساختن تاریخ خویش را انکار می‌کنند.

۴. "دولت و انقلاب"، لنین فصل دوم، صفحه ۵۲۵

۵. جمله مارکس در این زمینه چنین است: "سلاح نقد البته نمی‌تواند جاننشین نقد با اسلحه شود، قدرت مادی را باید با قدرت مادی سرنگون کرد؛ اما تئوری نیز هنگامی که توده‌ها را فرا گیرد خود به نیروی مادی تبدیل می‌شود. تئوری موقعی می‌تواند توده‌ها را فرا گیرد که به مسایل واقعی آن‌ها پردازد (پاسخگوی نیازهای واقعی آن‌ها باشد) و موقعی قادر است به مسایل واقعی توده‌ها پردازد که رادیکال باشد. رادیکال بودن یعنی به ریشه قضایا چسبیدن... (سطور فوق توسط نویسنده از "مقدمه در نقد فلسفه حق هگل" کارل مارکس- فوریه ۱۸۴۴ ترجمه شده است)

۶. "کاپیتال"، کارل مارکس، جلد اول- صفحه ۶۰- ترجمه ایرج اسکندری

توضیح: این نوشته، برگرفته از کتاب "در جدال با خاموشی، تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰" می‌باشد که اخیراً بوسیله نویسنده منتشر گردیده است.